

استادی عشق

دون میگل روییز

مترجم:
کیومرث پارسای

www.ketab.ir



انتشارات
تمدن علم

سرشناسه

: رونیز، میگل، ۱۹۵۲ - م.

Ruiz, Miguel

عنوان و نام پدیدآور

: استادی عشق/ دون میگل رویز ؛ مترجم کیومرث پارسای.

مشخصات نشر

: تهران: تمدن علمی، ۱۴۰۰.

مشخصات ظاهری

: ۱۶۸ ص: ۵/۱۲×۵/۳۱ س.م.

شابک

: 978-622-7719-10-9

وضعیت فهرست

: فیبا

نویسی

: عنوان اصلی: The mastery of love : a practical guide to the art of

یادداشت

relationship, c1999.

عنوان دیگر

: سروری عشق: راهنمای عملی در خدمت هنر ارتباط، کتابی از حکمت قوم تولتک.

موضوع

: عشق -- جنبه‌های مذهبی -- مطالب گونه‌گون

موضوع

: Love -- Religious aspects -- Miscellanea

شناسه افزوده

: پارسای، کیومرث، ۱۳۲۵ -، مترجم

رده بندی کنگره

: BL۶۳۶/۴

رده بندی دیویی

: ۳۹۹/۷۹۳

شماره کتابشناسی

: ۸۵۳۰۶۰۸

ملی

: اطلاعات رکورد فیبا

کتابشناسی



انتشارات
تمدن علم

استادی عشق

دون میگل رویز

ترجمه: کیومرث پارسای

چاپ اول: ۱۴۰۰

تیراژ: ۵۵۰ نسخه

لیتوگرافی: ترنج رایانه

چاپ: مهارت نو

خیابان انقلاب، خیابان ۱۲ فروردین، خیابان شهدای ژاندارمری

بن بست گرانفر، پلاک ۴، تلفن ۶۶۴۱۲۳۵۸

حق چاپ برای ناشر محفوظ است.

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۷۷۱۹-۱۰-۹

پیشگفتار استاد

در یکی از روزهای دوره، استادی برای تعدادی از افراد سخنرانی می‌کرد. پیام او در زمینه عشق به اندازه‌ای شگفت‌انگیز بود که همه حاضران را تحت تأثیر قرار داد. مردی بسیار مواضع و مهربان در آنجا حضور داشت که هر واژه از سخنان استاد را با دقت گوش می‌داد. چنان تحت تأثیر سخنان استاد قرار داشت که تصمیم گرفت او را به خانه خود دعوت کند.

مرد پس از پایان سخنان استاد، از میان جمعیت پیش رفت، نگاهی به چشمان استاد انداخت و گفت:

— از میزان گرفتاری شما و علاقه مردم به سخنان شما خبر دارم. می‌دانم حتی فرصتی برای شنیدن حرفهای من ندارید، ولی با قلبی سرشار از عشق، شما را به خانه خود دعوت می‌کنم. قصد دارم غذاهایی گوارا برای شما آماده کنم. امیدی ندارم که دعوت مرا بپذیرید، ولی لازم دانستم آنچه را در ذهن دارم، به شما بگویم.

استاد نیز نگاهی به چشمان مرد انداخت و با لبخندی دلنشین، گفت:

— هر غذایی می خواهی، آماده کن. به خانه تو خواهم آمد.

سپس از مرد دور شد.

شادی مرد با شنیدن پاسخ مثبت استاد، توصیف ناپذیر بود. فکر کرد که به دشواری می تواند تا لحظه ورود استاد و بیان میزان عشق خود به او تحمل کند. آن روز می توانست بزرگترین روز زندگی او باشد: استاد به خانه او می آمد تا در کنار یکدیگر باشند.

بی درنگ به بازار رفت و خوراکیها و نوشابه های گوارا، و ردایی زیبا را برای اهدا به استاد امتیاع کرد. سپس به خانه بازگشت تا به تهیه مقدمات پذیرایی از استاد، اهتمام ورزد. خانه را تمیز کرد، غذاهایی مأكول پخت و همه جا را آراست. قلبش سرشار از شادی بود، زیرا استاد به زودی از راه می رسید.

مرد با اشتیاق انتظار می کشید. ناگهان کسی دق الباب کرد. با امید و شادی زیاد، در را گشود، ولی به جای استاد، زنی سالخورده را در آستانه دریافت. زن سالخورده به چشمان مرد نگریست و گفت:

— احساس گرسنگی شدیدی دارم. تکه نانی به من می دهی؟

مرد به رغم احساس ناامیدی به دلیل مشاهده زن سالخورده به جای استاد، نگاهی به زن انداخت و گفت:

— بله، بفرمایید داخل خانه!

زن سالخورده را در جایی که برای استاد در نظر گرفته بود، نشاند و غذای آماده شده برای استاد را بر سر سفره آورد. در عین حال، با نگرانی و به دشواری منتظر ماند تا زن سالخورده غذای خود را به پایان رساند. سپس آن زن در حالی که به شدت تحت تأثیر سخاوت مرد قرار داشت، از او سپاسگزاری کرد و رفت.